

سخنرانی دکتر حسین وحیدی

در همایش « مرکز پژوهش و گسترش فرهنگ و آیین باستانی ایران »
در ونکوور - کانادا

ارزش جهانی گاتها - گاتها و عرفان ایرانی

به نام خداوند جان و خرد

با درود بسیار و سپاس از همه بنیادگذاران گرامی و ارجمند « مرکز پژوهش و گسترش فرهنگ و آیین باستانی ایران » و برپا کنندگان این همایش پر بار و گردانندگان و نویسندگان گاهنامه ارزشمند «ایران زمین»

گاتها، دفتر گرانبار و جاودانه اشو زرتشت، ۳۷۰۰ سال پیش سروده شده است، با درونمایه ای چنان ژرف و ارزشمند که امروزه پس از زمانی دراز و در آغاز سده بیست و یکم، همچنان می تواند پاسخگوی پرسش های بنیادین انسان در باره هستی و زندگی و راهنمای مردمان بسوی بهزیوی و رستگاری و بهروزی در سراسر جهان باشد. در باره گاتها بویژه از دیدگاه ارزش جهانی آن و همچنین وابستگی گاتها و عرفان ایرانی سخن بسیار می توان گفت که من در زمان کوتاه سخنرانی تنها در باره سرآغاز گاتها سخن می گویم. گاتها چنین آغاز میشود:

ایران زمین

اندیشه و گفتار و کردار زرتشت پاک

یان اهورا است .

فراپذیرید ای جاودان های پاک گاتها را

درود به شما ای سروده های پاک

یا نیم منو یا نیم وچو یا نیم شیواو شتم . . .

گاتها با واژه «یان» آغاز می شود و من سخنم را از همین واژه می آغازم. برای درونمایه واژه «یان» واژه های گوناگون آورده شده است : آرمان، لطف، لطف خدا. . . درونمایه درخور و درست برای واژه اوستایی «یان» ، واژه ای که در سرآغاز گاتها آمده همان واژه ایست که بر دفتر گرانبار و ارزشمند فرزانه بزرگ ایران «شهاب الدین سهروردی» نهاده شده است : «حکمه الاشراق» که فارسی آن می شود «فرزان یان» فرزان برخاسته از یان که خودسهروردی در باره آن در دفتر "حکمه الاشراق" چنین می نویسد:

« . . لم يحصل لی اولا با الفکر بل کان حصوله بامر آخر ثم طلبت علیه الحجه حتی لوقطعت النظر عن الحجه مثلا ماکان یشککنی فیه مشکک..».

« . . و اینها از راه اندیشه برای من بدست نیامده است و بلکه بدست آمدن آنها از راه دیگری بوده است « ذوق و اشراق – دل آگاهی – یان» و پس از بدست آمدن از راه «اشراق – دل آگاهی – یان» است که من برای استوار کردن آنها دست به برهان آوری زده ام و اگر از برهان آوری هم چشم پوشی کنم هیچ کسی نمی تواند در درستی آن فراپرسها (مسائل) و نهندها (موضوعات) در من دو دلی اندازد . . . »

یان. اشراق و دل آگاهی همان است که سهروردی گفته است، نیروی بیکرانی در روان و مغز و اندیشه انسان فراتر از اندیشه و خرد و وهان آوری که می تواند

ایران زمین

فراپرس ها و پوشیده ها را برای جوینده روشن سازد . در باره توانایی روان
انسان مولوی می گوید:

موجهای تند توفانهای روح
هست سد چندان که بد توفان نوح

تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق
بلکه گردونی و دریای عمیق
موسی و فرعون در هستی توست
باید این دو خصم را در خویش جست

خود تو اسرافیل عصری راست خیز
راست خیزی کن تو پیش از رستخیز

توانایی و گستردگی نیروی روانی و مغزی هر انسان چنین است، اما این
توانایی و گستردگی می بایست به گامه (مرحله) آفرینندگی رسیده باشد.
مولوی در باره آفرینندگی روان انسان گوید:

آسمان شو، ابر شو، باران ببار
ناودان بارد ولی ناید به کار
آب باران باغ سد رنگ آورد
ناودان همسایه در جنگ آورد

ایران زمین

اشو زرتشت اَبَر اندیشه ور تاریخ ، کسی است که در ۳۷۰۰ سال پیش نیروی بیکران روانی اش به گامهٔ آفرینندگی و یان رسیده و ابر باران زای روانی او باغ هزاران رنگ جاودانه گاتها را پدید آورده است ، دفتر گرانباری که هر واژه اش خود دفتری است در بردارنده درونمایه ای بس ژرف و اندیشه انگیز ، یان برخاسته از روان اشو زرتشت که مانند دریایی خروشیده و گاتها را پدید آورده است .

جاودانه‌های پاک – در سرآغازی که یاد کردیم پس از «اندیشه و گفتار و کردار زرتشت پاک، یان اهورا است . "می خوانیم «فراپذیرید ای جاودانه‌های پاک گاتها را» جاودان های پاک همان واژه « امشاسپندان است که پایه و بنیاد کیش زرتشتی است . در فرهنگ زرتشتی امشاسپندان بر بست (قانون) فرمانروا بر جهان هستی و روان و زندگی انسان است که چون و چند هریک از دید گاتها و عرفان برخاسته از گاتها چنین است:

بهمن، وهومن، اندیشه نیک – بهمن، و هومن ، اندیشه نیک، خرد فرمانروا بر هستی و خرد و اندیشه و اندیشه نیک در روان و زندگی انسان است . به گفته مولوی :

غیر از این عقل تو حق را عقل هاست

که بدان تدبیر اسباب شماست

جنبشی بینی، بگویی زنده است

وین نگویی کز خرد آکنده است

ایران زمین

در باره نیروی اندیشه و خلند (تأثیر) آن در زندگی و روان انسان باز در
مثنوی مولوی می خوانیم:

از یکی اندیشه کاید از درون
سد جهان گردد به یکدم واژگون
هست آن اندیشه نزد خلق خرد
لیک چون سیلی جهان را خورد و برد
باش تا روزی که آن فکر و خیال
برگشاید بی حجابی پروبال
کوهها بینی از آن چون پشم نرم
نیست گشته مشکلات سخت و نرم
دیده می باید سبب سوراخ کن
تا حجب را برکند از بیخ و بن
پس دو چشم روشن ای صاجب نظر
بهرتر از صد مکتب است و صد پدر

اردیبهشت ، اشاو هیشتنا، بهترین راستی و پاکی – دومین
بربست فرمانروا بر جهان هستی و زندگی انسان اردیبهشت، ارتا، اشا، هنجار
هستی است . به گفته حافظ:

نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش
که من این مسئله بی چون و چرا میبینم .

ایران زمین

اشا، ارتا، هنجار فرمانروا در روان انسان، راستی است که پادیار (ضد) آن دروغ است. در فرهنگ زرتشتی راستی سرچشمه همه نیکی ها و دروغ پایه همه بدی هاست .

شهریور، خشتراپی وئیریایی- شهریور ، در جهان هستی هماهنگی و در روان انسان هماهنگی از راه چیرگی برخوردار است . خشتراپی در واژه شهریور، شهریاری و وئیریایی ، ویر، خواست و میل است . ساز و کار خواست در روان انسان همان است که مولوی گوید:

میل ها همچون سگان خفته اند
کاندر آنها خیر و شر بنهفته اند
چونکه در کوچه خری مردار شد
سد سگ زنده بدان بیدار شد
موهای هر سگی دندان شده
از برای طعمه دم جنبان شده
یا چو بازانند دیده دوخته
در شکار از بهر صیدی سوخته
چون کله برگیری و بیند شکار
آنگهان گیرد طواف کوهسار

ساختار زندگی انسان به گونه ای است که پیرامون او سرشار از بوی مردار و بوی خوش است . شهریور توان و نیرویی است در انسان که با یاری آن و با به زندان شدن همه خواسته‌های کاهنده زیانبار، روان آماده بوئیدن بوی خوش می

گردد. بگفته حافظ :

بوی خوش تو هرکه ز زیاد صبا شنید

از یار آشنا سخن آشنا شنید

ای شاه حسن چشم به حال گدا فکن

کاین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید

یارب کجاست محرم رازی که یک زمان

دل شرح آن دهد که چه گفت و چها شنید

سپینتا آرمئیتی - اسفند - سپینتا آرمئیتی از سه واژه ساخته شده است،

سپینتا، پاک، اَرَم، ترازو و مئیتی، مت اندیشه. سپینتا ارمئیتی، اسفند یعنی

اندیشه ترازمند که بر آمد آن در انسان پدید آمدن نیروی اندازه داری، مهر و

فروتنی و فراگردیدن خواست «من» خواهی به خواست «ما» خواهی است. در

باره من و تو و فرا گردیدن من به تو مولوی را گفته ایست ژرف که آورده

می شود:

آن یکی آمد در یاری بزد

گفت یارش کیستی ای معتمد

گفت: «من» گفتا برو هنگام نیست

بر چنین خوانی مقام خام نیست

خام را جز فرقت و درد فراق

که پزد که وارهانند از نفاق

رفت آن مسکین و سالی در سفر

در فراق یار سوزید از شرر

ایران زمین

پخته شد آن سوخته پس بازگشت
باز گرد خانه آن یار گشت
حلقه بر در زد به سد ترس و ادب
تا نه بجهد بی ادب لفظی زلب
بانگ زد یارش که بر در کیست آن
گفت بر درهم تویی ای دلستان
گفت اینک چو منی از در درآی
نیست گنجایی دو من در یک سرای

درونمایه اسفند در زندگی مردمان همین گفته مولوی است. هنگامی که فروزه اسفند در مردمان پدید آید من خواهی به تو خواهی فرا می گردد که با این فراگشت مهر و دوستی و آشتی و همزیستی و همکاری در زندگی مردمان پدید می آید.

خرداد، هئوروتات، رسایی- خرداد، رسایی است، رسایی در هستی و در روان و زندگی مردمان. جهان هستی در پویش و بالندگی پیوسته است، پویش و بالندگی جهان هستی فراگردی است برگشت ناپذیر و یک سویه و پیشرو و شتابنده. در روان انسان نیز رسایی فرمان می راند و رسایی در روان انسان همان پیمودن گامه های بهمن و اردیبهشت و شهریور و اسفند است که انسان اگر این گامه ها را پیمود به مرز رسایی می رسد. رسایی در اندیشه و گفتار و کردار و همین رسایی است که فروزه فر را در انسان پدید می آورد. وارونه آنچه گفته می شود که فر ویژه شاهان است فر فروزه ایست ویژه همه مردمان و آن فروزه برخاسته از رسایی است. در باره پویش و بالندگی جهان هستی و در انسان سخن مولوی آورده میشود:

ایران زمین

آمده اول به اقلیم جماد
وز جمادی در نباتی اوفتاد
سالها اندر نباتی عمر کرد
وز جمادی یاد ناورد از نبرد
وز نباتی چون به حیوانی فتاد
نامدش حال نباتی هیچ یاد
جز همین میلی که دارد سوی آن
خاصه در وقت بهار و ضیمران (۱)
همچو میل کودکان با مادران
سر میل خود نداند در لیان
باز از حیوان سوی انسانیش
می کشد آن خالقی که دانیش
همچنین اقلیم تا اقلیم رفت
تا شد اکنون عاقل و دانا وزفت (۲)
عقل های اولینش یاد نیست
هم از این عقلش تحول کردنی است

دگرگونی از «عقل» به نیروی دیگر همان دگرگونی بزرگ در انسان، پدید آمدن
یان و فر در اوست .

امرداد - جاودانگی - امرداد جاودانگی است که بدنبال خرداد، رسایی
می آید خرداد امرداد، رسایی جاودانه. رسایی جاودانه چنین است که انسان می
تواند به مرز رسایی برسد اما باز می بایست پیوسته رفتارش بر پایه

ایران زمین

امشاسپندان باشد و هرگز کار و رفتاری وارونه امشاسپندان نداشته باشد که اگر داشته باشد رسایی او به پایان می رسد، نمونه این رویداد، جمشید در شاهنامه است. جمشید در زندگیش کارهای بسیار بزرگ کرد و به رسایی رسید. اما در اوج رسایی اندیشه و پندار خدا بودن به او راه یافت و با همین اندیشه نیروی فرّ در او بگسست و سرنگون شد.

منی کرد آن شاه یزدان شناس

یززدان گسست و بشد ناسپاس

چو این گفته شد فر یزدان از اوی

گسست و جهان شد پر از گفتگوی

بندیکم هات ۲۸،

پس از پیشگفتار یاد شده گاتها بند یکم هات ۲۸ آغاز می شود.

این بند چنین است:

اینک

ای مزدای مینوی پاک نیکی افزا

در آغاز،

با دستهای بر افراشته و خواهان شادمانی ،

بتو نماز می آورم

باشد که .

با همه کردارهای پاک و راست

که با خرد و اندیشه نیک انجام گیرد.

روان آفرینش را خشنود سازم.

ایران زمین

اهورامزدا - نام خدا در گاتها اهورامزدا است، هستی بخش دانای بزرگ و این گفته ایست بزرگ در گاتها در باره شناخت خدا، برپایه هستی و دانایی. سخنی بس بزرگ در ۳۷۰۰ سال پیش. برای آنکه ارج سخن زرتشت را در باره خدا در یابیم می بایست نگرش مردمان آن زمان را در باره خدا بدانیم و بهتر است در باره خدایان ایرانی، در ایران پیش از زرتشت سخن بگوییم. پیش از زرتشت و پیش از آنکه زرتشت مردمان را به پرستش خدای یگانه، اهورامزدا فرا بخواند از دید مردمان در ایران هریک از نمودهای بزرگ هستی خدایی داشت، خدا یا ایزدانی اینچنین:

«می ستایم خورشیدخردمندجاودانه تند تاز را. مهر پیوندگار جان و جهان، راست گفتار، نامور بسیار شنوا، زیبا، بسیار بینا، فروغمند هماره بیدار را، می ستایم بینای تیزبین را، می ستایم، ستاره درخشان پرشکوه و دور پیدای تشتر را . . . سپهر دیر پا را زمانه بیکران را، زمانه دیر پا را. برای قر و شکوهی که خورشید جاودانه تند تاز دارد می ستایم آن را با آب و هوم آمیخته با شیر و برسم و با آب زور و با زبان پر زدانش . . .

ستایش و نیایش و قر و زور و آفرین باد به خورشید خردمند تند تاز. (۳)
بزرگ، نیک و پیروز باد مینوی مهر ایران، داور بسیار شنوای بسیار بینای بسیار راست تیزهوش تیزبین می ستایم، مهر پیوندگار جان و جهان را که راست گفتار و پر آوازه است. بسیار شنوا بسیار بینا و خوش پیکر و بلند پیکر و بلندبالا و دوربین و نیرومند و همیشه بیدار است . . . (۴)

اینها چون و چند چند ایزد پیش از اشو زرتشت است که اشو زرتشت با اندیشه بلند و والای خود و در سروده های جاودانه خود همه این ایزدان را از پایگاه ایزدی فرود آورد و اهورامزدا، هستی بخش دانای بزرگ، آفریدگار یگانه را به

ایران زمین

مردمان شناساند، اهورامزدا می‌نوی پاک نیکی افزا. در بند یکم هات ۲۸
می خوانیم : . . . « با دستهای برافراشته و خواهان شادمانی و خوشبختی .
. . . « خواستن شادمانی و خوشبختی و بهزیوی نیز یکی از اندیشه های بزرگ
زرتشت در سرآغاز گاتها است که باز ارزش این گفته زرتشت زمانی به درستی
در یافته میشود که آنرا در کنار باورها و اندیشه های دیگر بنهیم و آنها را
باهم بسنجیم و من تکه هایی چند از باورهای صوفیانه کماذ (منفی) را می
آورم .

« خباب بن الارت در روز مرگ به سبب مالی که بر وی گرد آمده
بود گریه می کرد. « «ربیع بن حیثم» را می گویند فالجی روی داد از مداوا
اجتناب کرد و گفت : نه بیمار می ماند نه طیب. «عطاء سلمی» از غلبه
خوف راحت و آرام نداشت و روز و شب پیوسته می گریست . می گویند
هروقت بلای عام پدید می آمد می گریست و می گفت این از شومی عطا
است. اگر عطا بمیرد مردم خلاص می شوند. گویند پرسیدندش (بشر بن حارث
) که چرا کفش در پای نکنی گفت: « حق تعالی می گوید زمین را بساط
شما گردانیدم ، بر بساط پادشاهان ادب نبود با کفش رفتن.» (۵)
و دو تکه از منطق الطیر عطار:

داد از خود پیر ترکستان خبر
گفت من دو چیز دارم دوست تر
آن یکی اسب است ابلق گامزن
و آن دگر خود نیز جز فرزند من
گر خبر یابم زمرگ این پسر

ایران زمین

اسب می بخشم به لشگر زین خبر
زان که می بینم که هست این هر دو چیز
چون دو بت در دیده جانم عزیز

شیخ خرقانی که عرش ایوانش بود
روزگاری شوق بادنجانش بود.
مادرش از چشم شیخ آورد شور
تا بدادش نیم بادنجان به زور
چون بخورد آن نیم بادنجان که بود
سر زفرزندش جدا کردند زود
چون در آمد شب سر آن پاکزاد
مدبری بر آستان او نهاد
شیخ گفتا نی من آشفته کار
گفته ام پیش شما باری هزار
کاین گدا گر نیم بادنجان خورد
تا بجنبد ضربتی برجان خورد

و داستانی از محمدبن منور:

« . . . شیخ ما قدس الله روحه گفت، که یکی بهشت را در خواب دید که
خوردنی نهاده بود و جماعتی بر آن نشستند. او خواست که با ایشان موافقت
کند. یکی پیامد دست او بگرفت و گفت: جای تو نیست این خوان کسانی است
که یک پیرهن دارند و تو دو پیرهن داری تو با ایشان نتوانی نشست.

ایران زمین

اینها گوشه های کوچکی بود از باورها و اندیشه ها و گفته ها و نوشته های صوفیانه کمد (منفی)، خلد و برآمد این باورها و اندیشه چیست؟ همان خلد و برآمدهایی که در تاریخ ما پدید آمده است. چگونه شد که مغولها از سرزمینی دور تاختند و به ایران آمدند و سراسر ایران را به خاک و خون و مرگ و ویرانی کشاندند یک پایه آنرا می بایست گسترش همین اندیشه ها و باورها در ایران دانست. یادآور می گردد که باورهای کمد صوفیانه را نباید با عرفان راستین ایران یکی دانست، عرفان راستین ایران برخاسته از فرهنگ ایرانی است با آماج ساختن و آبادکردن جهان و زندگی انسان. و اما اندیشه های زرتشتی در باره زندگی، در اینباره بهتر است در کنار گفته ژرف و زیبایی ، ، خواهان شادمانی و خوشبختی که . . . در بند یکم هات ۲۸ آورده شده تکه های دیگری از فرهنگ زرتشتی آورده شود:

« ای آفریدگار جهان تنی ، ای سپند (مقدس) کیست چهارمین کسی که زمین را شادمان می کند؟ اهورامزدا پاسخ داد: ای زرتشت اسپنتمان، او کسی است که دانه ها و سبزی ها و میوه های فراوان می کارد، کسی که زمین خشک را آبیاری و زمین مرداب را می خشکاند.»

« کسی که با دست راست و چپ خود زمین را شخم زند، زمین به او گوید: ای کسی که مرا با دست های چپ و راست خود شخم می زنی، من با کار تو بارور می شوم و همه گونه خوراک و دانه ها برای تو می آورم . اما به کسی که چنین نکند زمین به او گوید: ای کسی که مرا با دست های چپ و راست خود شخم نمی زنی تو همیشه نیازمند دیگران خواهی شد و به دریوزگی خواهی ایستاد و ریزه نان دیگران را خواهی خورد»

«هنگامی که جو (دانه) آفریده شد، دیوان پریشان شدند و هنگامی که جو را

ایران زمین

کاشتند دیوان نالیدند و زمانی که جو رویید، دیوان سست شدند و هنگامی که جو خوشه کرد دیوان گریختند. در خانه ای که دانه های فراوان باشد چنان ماند که آهن تافته در گلوی دیوان فرو کرده باشند».

«به تو می گویم ای زرتشت اسپنتمان مردی که زن دارد بسیار بالاتر از مرد بی همسر است و کسی که خانه دارد برتر است از آنکه خانه ندارد و کسی که دارای فرزند است بالاتر از کسی است که فرزند ندارد و توانگر برتر از بینواست و از میان دوتن آنکه خوراک می خورد بیشتر و بهتر از آنکه نمی خورد از منش نیک بهره می برد، آنکه می خورد بهتر می تواند در برابر مرگ و در برابر تیری درشت نشانه رفته و در برابر سرمای سخت با نازکی ترین پوشش و در برابر ستمگریها پایداری کند.» (۶)

در بند یکم هات ۲۸ می خوانیم « با همه کردارهای پاک و راست که با خرد و اندیشه نیک انجام گیرد» خردگرایی و اندیشه ورزی نیز یکی از پایه های گاتهاست که در بند یکم و در سراسر گاتها آورده می شود.

بند یکم با خشنود ساختن روان آفرینش ، روان جهان پایان می یابد و این گفته ایست بس ژرف و اندیشه انگیز، زرتشت از روان جهان و روان آفرینش سخن به میان می آورد، همان گفته ای که در عرفان ایران نیز بازگو می گردد. مولوی می گوید:

جمله ذرات عالم در جهان
باتو می گویند پیدا و نهان
ما سمیعیم و بصیرو باهشیم
با شما نامحرمان ما خامشیم

ذکر و تسبیحات ذرات جهان
غلغلی افکنده اندر آسمان

اشو زرتشت می خواهد روان جهان را خشنود سازد، روان همه نمودهای هستی را، همان نیاز بزرگ زمان ما در آغاز سده بیست و یکم، خشنود ساختن هستی زمین، خشنود ساختن درختان زمین که در روند نابود شدن پیوسته است، آبزیان به همچنین و جانوران گوناگون ، هوا، انسان گرفتار جنگ و کشتار و . . .

آری جهان در آغاز سده بیست و یکم به دیدمان (نظریه) و باور اندیشه هایی نیاز دارد که روان آفرینش را خشنود سازد که آن اندیشه اشو زرتشت در گاتهاست ، باور و اندیشه و دیدمانی که در گاتهای جاودان آمده است و بر ما ایرانیان و همه فرزندگان جهان است که بکوشیم تا گاتهای جاودان را جهانگیر سازیم، گاتها را بدرستی بشناسیم و به جهانیان بشناسانیم، تا جهان همان شود که اشو زرتشت خواسته و گفته است. خواست و گفته ای اینچنین:

ای اهورا،

پس زرتشت

برای خویشتن پاکترین اندیشه ها بر می گزیند.

باشد که

در پرتو راستی

زندگی مادی ما نیرو گیرد

پارسایی و توانایی مینویی

زندگی ما را تابان گرداند
و اندیشه نیک کارهای ما را به پاداش نیکو برساند. (۷)

-
- ۱- ضیمران: ریحان
 - ۲- زفت: درشت، ستبر، فربه، پُر
 - ۳- خرده اوستا - خورشید نیایش - برگردان: دکتر حسین وحیدی
 - ۴- خرده اوستا - مهر نیایش - برگردان: دکتر حسین وحیدی
 - ۵- میراث صوفیه - شادروان دکتر عبدالحسین زرین کوب
 - ۶- اندرز نامه های پهلوی . برگردان: موبد اردشیر آذر گشسب
 - ۷- گاتها - هات ۴۳ - بند ۱۵ - برگردان ، دکتر حسین وحیدی
